

رشوه از نظر اسلام

موضوع: رشوه از نظر اسلام

نویسنده: محمد باقر فاضلی

رشوه از نظر اسلام

ادله حرمت رشوه

موضوع رشوه

رشوه مال است یا حق؟

قضاء به حق

مفهوم رشوه

حکم رشوه

حکم باذل رشوه

دادن رشوه برای احقاق حق

وجوب رد رشوه بر قاضی

رشوه تحت عنوان عقد از عقود شرعیه

تحقیق نظر مرحوم صاحب جواهر

اقسام مرجح در عامین من وجه

جواب استدلال صاحب جواهر

حرمت رشوه از نظر سنت

اقسام نهی در معاملات

حق در مساله رشوه

اسباب ضمان

پایان

رشوه از نظر اسلام

▲ رشوه از نظر اسلام

الحمد لله رب العالمین صلی الله علی سیدنا محمد(ص) وآله الطاهیرین.

قال المحقق فی الشرایع: « الرشوا حرام سواء حکم لباذله او علیه بحق او باطل. » [۱]
مرحوم محقق (ره) می فرماید که رشوه در باب قضاء بر مرتشی (قاضی) حرام است و بر راشی (دهنده رشوه) هم حرام است در صورتیکه رشوه برای حکم به باطل باشد و اگر برای حکم به حق باشد بر دهنده حرام نیست ولی برگیرنده حرام است و مرتشی رشوه را باید به صاحبش بر گرداند.

[۱]. الشرایع ۲۶۶/۱، کتاب التجارة.

▲ ادله حرمت رشوه

صاحب جواهر(ره) در وجه حرمت رشوه برای اخذ بیانش این است ، که برای حرمت رشوه چهار دلیل داریم

۱- اجماع منقول

۲- اجماع محصل

۳- اتفاق مسلمین بر حرمت اخذ رشوه

۴- نصوص وارده در این مسأله.

اما نسبت به دهنده رشوه حکم به حرمت در صورتیکه غرض دهنده اعم از حکم به حق و باطل باشد به دو وجه استدلال شده:

۱- اعانت بر اثم است

۲- دلیل دوم این حدیث نبوی است که رسول اکرم(ص) فرمود:

«لَعَنَ اللَّهُ الرَّاشِيَّ وَالْمُرْتَشِيَّ» [۱]

در صورتیکه قصد دهنده حکم به حق باشد برگیرنده حرام است و بر دهنده جایز است این دو صورت دارد:

۱- تارة وصول دافع به حقیق توقف دارد بر دادن رشوه در این صورت بر دهنده جایز است دادن رشوه و بر گیرنده حرام است.

۲- و اما در صورتیکه رسیدن به حق توقف به دادن رشوه نباشد به نظر مرحوم محقق و علامه دادن رشوه جایز

است ولی بر گیرنده رد رشوه واجب است چون مال بر ملک راشی باقی است و واجب است رد به مقتضی ادله

أد مال الغير و اگرچه در ضمن عقد از عقود باشد مثل هبه یا بیع محاباتی یا وقف در همه این صور باید رشوه

به صاحبش بر گردد و وجه اش این است که ادله این عقود با دلیل حرمت رشوه تعارض می کند مقتضی

حرمت این است که رشوه باقی است بر ملک دافع، مقتضی اطلاق حلیت بیع و جواز هبه وصحت وقف عبارت

است از انتقال رشوه به آخذ و در این تعارض مقدم می شود دلیل حرمت ربا از باب غلبه حرمت اعانت بر اثم.

۲- وجه دوم که ذکر کردند این است که در این مورد نوبت به تعارض نمی رسد چون نهی متعلق به خود

معامله می شود نه به امر خارج از معامله. این فرمایش مرحوم محقق و شرح صاحب جواهر است.

مقتضی تحقیق در این مسأله بحث در جهات است:

جهت اول: تحقیق موضوع که آیا حقیقت رشوه چیست؟ مقام دوم بحث در حکم است مقام سوم بحث در اینکه دادن رشوه به عنوان عقد از عقود باشد صحیح است شرعاً یا نه؟ آیا رشوه منحصر است به باب قضاء و یا در غیر قضا برای رسیدن به مقصد و غرض حق یا باطل هم جاریست؟

[۱]. محدث نوری، مستدر الوسائل، ج ۱۷، ص ۳۷۵، محمد باقر علامه مجلسی، ج ۱۰۱، ص ۲۷۴، تاج الدین شعیری، جامع الاخبار، ص ۱۵۶ و...

موضوع رشوه

موضوع رشوه

اما نسبت به تحقیق موضوع رشوه تاره در تحقیق رجوع می شود به کلمات لغویین تاره رجوع می شود به مستفاد از نصوص و تاره مرجع نه این است و نه آن امر ثالث است.

اما از جهت لغت عده ای از لغویین رشوه را تفسیر کردند به مال که بذل می شود برای ابطال حق و یا احقاق باطل و یا اعم از این دو یعنی ولو بذل شود برای احقاق حق و ابطال باطل باز معنون به عنوان رشوه است. عده ای از لغویین مفهوم رشوه را تخصیص دادند به مال که بذل می شود برای ابطال حق و یا احقاق باطل مرحوم محقق نراقی (ره) در کتاب مستند حکم می کند به ترجیح قول اول که مفهوم رشوه عام است باید از نظر صناعی و فنی بحث شود که ملاک و دلیل این قول چیست؟

اولاً باید بحث شود که مرجعیت لغوی در چه امر است و دلیل اعتبار قول لغوی چیست؟

تاره قائل می شویم که شأن لغوی فقط بیان موارد استعمال لفظ است قهراً بر این مبنا اصلاً مقتضی برای اعتبار قول لغوی در مقام استنباط حکم نیست تا نوبت برسد به تعارض در مرحله تعارض هم لغویین که تعمیم دادند دو دسته اند یک دسته قدماء از اصحاب لغت است مثل مجمع البحرین و کنز اللغه که تعمیم دادند و یک دسته تخصیص دادند مثل اقرب المواعد و المنجد مورد می شود مورد تعارض و اصل در تعارض تساقط است تقدیم یکی بر دیگری فی حد نفسه باطل است و ترجیح بلامرجح است اگر نظر به خارج باشد یعنی از روایات کمک بگیریم.

برای ترجیح قول به اعم محقق نراقی استدلال کرده به روایت که وارد شده در مورد رشوه دادن به شخصی که منزل را تحویل بدهد « رجل یرشو الرجل علی ان یتحول من منزله فیسکنه ، قال: لا بأس » [۱] در این مورد بلا اشکال شبهه ابطال حق و احقاق باطل نیست ولی این روایت رشوه را بر آن اطلاق کرده است بحسب این روایت مفهوم رشوه اعم می شود.

این روایت از نظر سند و دلالت تام است اشکال در حجیت آن نیست عمده این است که استدلال به این روایت توجیه اش چیست؟ خود این محقق دلیل که ذکر کرده این است که اصل در استعمال امام در صورتیکه معنی آخر مراد نباشد معنی حقیقی است باید تحقیق گردد که این اصل چه اصلی است؟ اصل عملی است یا اصل لفظی، دلیل است یا اصل؟ مبنی این اصل چیست؟

در مفاهیم مستند عبارت است از سیره عقلائیة اصل ماوراء سیره در تشخیص مفاهیم نیست، آن اندازه که سیره قائم است در مورد است که معنی معلوم باشد اراده مجهول باشد اما جای که اراده معلوم است ولی معنی مجهول است مورد سیره عقلائیة نیست مثلاً اگر معنی اسد معلوم است نمیدانیم متکلم اراده کرده همان معنی حقیقی را یا نه؟ در اینجا سیره بر حمل لفظ است بر معنی حقیقی ولی اگر اصل اراده معلوم است که متکلم از لفظ اراده کرده این معنی را ولی حقیقت بودنش مجهول است در چنین مورد سیره نیست.

در روایت صحیحۀ در مورد تحویل منزل که مرحوم نراقی برای اعم استدلال کرده استعمال امام (ع) در معنای اعم محرز است ولی مراد استعمالی در روایت معلوم نیست در چنین مورد سیره عقلائیة نیست پس استدلال مرحوم نراقی در مستند تمام نیست در چنین مورد مرجع منحصر عبارت است از بکار بردن علائم حقیقت و مجاز که در ذهن عرف عام مراد از رشوه چیست؟ آن اندازه که می شود ادعا کرد قدر متقین از رشوه بذل مال است به حاکم برای اینکه حکم کند به نفع دهنده چه حکم به حق باشد و یا حکم به باطل یا بالنسبه به مازاد از این مثل موارد که حکم نیست، قضاء نیست حل مشکل است در این مورد هم از نظر عرفی صدق رشوه تمام است مثل اینکه سروکارش به اداره است کارشرا انجام نمی دهند مگر اینکه نفعی مالی به آن برساند در اینجا هم بلا اشکال مفهوم رشوه صدق می کند.

[۱]. الوسائل ، ج ۱۷، ب ۸۵ من ابواب مایکتسب به ، ح ۲.

▲ رشوه مال است یا حق؟

آنچه از نظر عرفی می شود ادعا کرد این است که رشوه مال است که بذل می شود برای حل مشکل دهنده مال چه در مورد قضاء باشد و یا در غیر مورد قضاء دلیلش تبادر عند عرف العام است و عدم صحت سلب لذا به حسب ارتکاز عرفی درهمه این موارد عنوان رشوه صادق است اما اگر کسی حقی دارد و ما پولی به او بدهیم که رفع ید از حقش کند این از نظر عرفی رشوه صدق نمی کند، مثلاً کسی مستأجر دکانی است مستأجر دیگر بیاید و پولی بدهد که رفع ید کند از سکنی در این دکان یا خانه اینجا صدق رشوه عرفاً نمی کند یا کسی در مسجد محلی را حیازت می کند کسی دیگر میاید پولی می دهد که رفع ید کند از آن مکان اینجا صدق رشوه نمی کند. بلی به امام راتب پولی بدهد که جایش را باین بدهد تا او پیش نماز مسجد شود اینجا صدق رشوه می کند پس کلام مرحوم نراقی هم بحسب قاعده مخدوش است و هم به حسب مقتضی صدق عرفی. اما بالنسبه به قضاء شکی نیست که اگر بذل کند برای حکم به نفع دهنده حقاً او باطلا رشوه هست بلا اشکال هم به مقتضی تبادر و هم به مقتضی صحت حمل بمعنی حقیقی و هم عدم صحت سلب، تمام علائم حقیقت منطبق است.

قضاء به حق

▲ قضاء به حق

اگر پولی به قاضی بدهد که حکم به حق کند آیا صدق رشوه می کند یا نه؟ مرحوم سید کاظم یزدی (ره) مدعی اش این است که اگر بذل برای حکم به حق باشد حکم نه به نفع خودش باشد، نه نفع خصمش این هم رشوه است مثلاً کسی نظرش این است که مردم به حقوق شان برسند پول به قاضی می دهد که قاضی از حکم به باطل منصرف شود به حکم به حق این رشوه است یا نه؟ در چنین مورد حق این است که شبهه می شود مفهومی در جایکه مخاصمه است احدهما پول می دهد که به نفع شما حکم کند یا اعم است از نفع خودش و دیگران این رشوه است، اگر برای رسیدن صاحب حق به حقش باشد این مشکوک الصدق است دلیل ما ارتکاز عرفی و تبادر از لفظ بود باید احراز شود چون در کلام امام اطلاق نیست شبهه میشود مفهومی تمسک به ادله حرمت

رشوه باطل است چون تمسک به دلیل شبههای موضوعیه دلیل است قهراً مرجع در اینگونه موارد اصل عملی است و مقتضی اصل برائت و عدم حرمت رشوه است.

مفهوم رشوه

▲ مفهوم رشوه

اگر کسی معامله ای بکند که در آن معامله سودی برسد به قاضی آیا در اینجا صدق رشوه می کند یاخیر؟ کسی با قاضی معاملهای انجام می دهد که به نفع قاضی است، که اگر دچار مشکل شود این معامله در حل مشکلش اثر داشته باشد این معامله معنون به عنوان رشوه می شود یا نه؟ آیا حکم به فساد این معامله می شود یاخیر؟ نظر مرحوم نراقی در اطلاق رشوه حتی در موارد که حکم برای احقاق حق و ابطال باطل هم نباشد صدق رشوه می کند و استدلال شان به روایت هم صحیح نیست و نظر مرحوم سید (ره) که عموم رشوه حتی در مورد که مال بذل شود برای حکم به حق ولو باذل بهره‌ای از آن نبرد. این عموم هم مورد تأمل و مناقشه است قدر متیقن از رشوه در باب قضاء بذل هر نحوه مالی است که جلب میل قاضی را بکند.

حکم رشوه

▲ حکم رشوه

در هشت روایت عنوان سحت بر رشوه اطلاق شده عنوان سحت در کلمات ائمه (ع) در اخبس اموال اطلاق می شود مثل « ثمن العذرۃ سحت » در نصوص کثیره که بعضی نصوص صحیحه است و بعضی موثق، در حرمت رشوه جای بحث نیست بالاتر از این اطلاق روایت است که مشایخ ثلاثه، مرحوم کلینی، شیخ صدوق و شیخ طوسی (ره) هر سه تا به سند صحیح این روایت را نقل کرده اند که رشوه را در حد کفر قرار داده است و آن

روایت صحیحہ در کتاب تجارت ج ۶ قدیم وسائل ص: ۶۲ ذکر شده است.

«السحت انواع كثيره منها اجور الفواجر و ثمن الخمر و النبيذ و المسكر و الربا بعد البينه فاما الرشا في الحكم فان ذلك الكفر بالله العظيم.»

مرحوم سید و بعض دیگر از فقهاء بزرگ استدلال کردند به حرمت رشوه به آیه شریفه:

(لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ [۱]؛

استدلال به آیه یا به صدر آیه است و یا به ذیل آیه اما استدلال به صدر آیه (لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ)

محتملات در این صدر سه وجه است :

اول: آیه ناظر است به اسباب: (لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ) بسبب من الاسباب فانه باطل (الا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ)

دوم: یک نظر این است که آیه موضوعش باطل عرفی است.

سوم: یک نظر این است که آیه موضوعش باطل واقعی است.

اگر موضوع باطل عرفی باشد قهراً معنی آیه این می شود که تملک نکنید اموال تان را به آن سبب که باطل است

عرفاً، باید دید که صدق عرفی دارد در مورد رشوه اگر کسی بگیرد برای حکم به باطل اینجا باطل عرفی هست

اما در صورتیکه دهنده برای حکم به حق پولی بدهد و گیرنده برای حکم به حق بگیرد در این صورت باطل

عرفی نیست قهراً استدلال به صدر آیه در این فرض می شود اخص از مدعی.

و اگر مراد از باطل، باطل واقعی است کما هو الحق که مراد از باطل آن است که بحسب واقع باطل باشد نه

عرفاً قهراً باید ثابت شود بطلان واقعی رشوه تا شود مصداق آیه و قبل از ثبوت حکم رشوه تمسک به آیه

تمسک به دلیل می شود در شبهه موضوعیه پس استدلال به صدر آیه مبتلا به اشکال است.

اما بالنسبة به ذیل آیه که مرحوم سید (ره) استدلال کرده:

(وَتَدُلُّوا بِهَا إِلَى الْحُكَّامِ لَتَأْكُلُوا فَرِيقًا مِنْ أَمْوَالِ النَّاسِ بِالْإِثْمِ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ [۲])

حق اینست که این دلیل هم اخص از مدعی است، در صورتیکه بذل مال برای اکل مال مردم به اثم باشد جایز

نیست، در رشوه بذل برای حکم به حق است، مصداق آیه نیست پس استدلال به آیه شریفه برای مدعی تمام

نیست.

دلیل دیگری که ذکر کردند اجماع است در اجماع اصل صغری بالنسبة به مطلق رشوه حتی رشوه برای حکم به

حق باید ثابت شود بر فرض ثبوت که معقد اجماع عام است هم در مورد حکم به باطل و هم در مورد حکم به

حق داشته باشیم شکی نیست که این اجماع مدرکی است، دلیلی مستقل در مقابل آیات و روایات نیست. پس

دلیل منحصر است به اخبار و روایات که آنها بعضی صحیحہ است و بعضی موثقہ و غیره دلالت بر حرمت

رشوه دارد بلکه بالاتر از گناهان کبیره از اعظم کبایر است.
از موضوع و حکم رشوه فارغ شدیم فعلاً بحث در باذل رشوه است.

[۱]. سوره نساء آیه ۲۹. [۲]. همان .

حکم باذل رشوه

▲ حکم باذل رشوه

حکم رشوه نسبت به باذل: روایات وارده ناظر به قاضی است آنچه وارد شده بر باذل دو دلیل است، نصوص معتبره که هم در باب قضاء و هم در باب مکاسب محرمة است، ناظر به قاضی است اما بالنسبة به دافع این نصوص قاصر است.

مرحوم صاحب جواهر و صاحب مستند و مرحوم سید کاظم (ره) استدلال کردند به یک دلیل خاص و یک دلیل عام.

اما دلیل خاص نبوی است:

«لَعَنَ اللَّهُ الرَّاشِيَ وَالْمُرْتَشِيَ وَمَنْ بَيْنَهُمَا يَمْشِي» [۱]

این حدیث مدرکش کتب عامه است هم در مسند احمد است و هم در سنن ترمذی و بیهقی است لذا از نظر سند اعتبار ندارد و قابل استدلال نیست چون عامی است و سند ضعیف است.

عمده دلیلی که به آن استدلال شده دلیل عام است که رشوه از طرفی راشی اعانت بر اثم است. اما موضوع بلا اشکال محقق است برای اینکه بذل رشوه مقدمه می شود برای حکم قاضی و مفروض این است که حکم قاضی بلا اشکال مقدمه اثم و اعانت بر اثم است حالا بحث می کنیم که اعانت بر اثم چرا حرام است؟ استدلال بر حرمت اعانت بر اثم بر مبنی سرایت وجوب از واجب به مقدمه واجب و از حرام به مقدمه حرام بر این مبنی تمام است (ملازمه بین حرمت ذی المقدمه و حرمت مقدمه) .

لکن اشکال که است این است که مبنی تمام نیست، بین حرمت ذی المقدمه و حرمت مقدمه تلازم باطل است، چنانچه در اصول محقق شده، و بر فرض که ملازمه ثابت شود در مطلق مقدمه نیست در بعضی مقدمات تلازم

است.

بنا بر این تنها دلیلی که باقی مانده است آیه شریفه است:

(تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ) [۲]

که از تعاون بر اثم و عدوان نهی شده، مرحوم آیه الله خوئی اشکال کرده که استدلال بر این آیه بر حرمت اعانت بر اثم ممنوع است چون متعلق نهی تعاون است، در اعانت، موضوع اعانت است بین اعانت و تعاون فرق است، در اینجا هیئت افعال است در آنجا هیئت تفاعل است، خصوصیت که در تعاون است این است که صدور اثم مستند می شود به شخص، منتهی مستقل در اصدار نیست در تعاون خود گناه و اثم صادر می شود از شخص به انضمام بقیه مثل اینکه یک عده دست بدست هم می دهند و سنگ را بر می دارند اینجا صدق تعاون می کند، اینجا اثم صادر شده از همه در اعانت اثم صادر نشده از مُعین فقط ایجاد مقدمه میکند مقدمه اثم ربط بصدر اثم ندارد این اشکال قوی است حکم به حرمت اعانت به اثم مشکل است. بلی بالنسبه به اعانت بر ظلم دلیل و نص معتبر داریم لذا باب اعانت بر اثم از باب اعانت بر ظلم جدا می شود.

لکن اشکال که بر اشکال مرحوم آیه الله خوئی (ره) وارد می شود این است که در آیه شریفه آنچه تحت هیئت رفته تفاعل است و ربط به افعال (اعانت) ندارد و این جهت حق لا محیص عنه لکن اشکال این است که مادر سعه (تعدی) احکام از موضوعات تمسک می کنیم به مناسبت حکم و موضوع، تارة موضوع حکم اجنبی از موضوع حکم آخر است ولی تناسب حکم و موضوع منشأ تعمیم می شود در مقام تردید نیست که بر و تقوی محبوب خداوند است و اثم و عدوان مبغوض خداست.

بعد از فراغ از این جهت آنچه از نظر عقلی و عرفی در طریق تحقق واقع می شود مبغوض بالعرض می گردد مبغوض بالذات و اثم و عدوان قهراً تمهید مقدمه برای مبغوض مولی بحکم عقل مردود است، ما از راه دلیل شرعی استدلال نمی کنیم تا اشکال شود که حرمت ذی المقدمه تجاوز نمی کند به مقدمه بلکه از طریق عقلی و عرفی استدلال می کنیم که القاء آیه شریفه به عرف عام مستفادش این است که اعانت بر بر و تقوی مطلوب خداست اعانت بر اثم و عدوان مبغوض خداست این ارتکاز عرفی به ضمیمه حکم عقل است، این را عقل حکم می کند که انسان نباید کاری انجام دهد که مبغوض مولی محقق بشود.

وجه دوم این است که بر فرض که تنزل کنیم و جمود کنیم به عنوان تعاون مستفاد از نصوص وارده در ابواب مختلف نهی از منکر این است که بر هر مؤمن لازم است که اگر منکری محقق شد در ازاله آن منکر سعی شود (باب جهاد وسایل و امر به معروف و نهی از منکر روایات در این دو باب ذکر شده). به هر نحو ممکن باید منکر ازاله شود ازاله منکر مأموریه است، معلوم می شود که تحقق منکر مبغوض خداست پس اعانت بر اثم شرعاً بلا اشکال حرام است .

بعد از اینکه محقق شد که هم دادن رشوه حرام است و هم گرفتن رشوه، هم بر راشی حرام است و هم بر مرتشی فعلاً بحث در این است که اگر برای احقاق حقش رشوه بدهد چه حکم دارد؟

۱. محدث نوری، مستدر الوسائل، ج ۱۷، ص ۳۷۵، محمد باقر علامه مجلسی، ج ۱۰۱، ص ۲۷۴، تاج الدین شعیری، جامع الاخبار، ص ۱۵۶ و... [۲] سوره، المائدۀ، الآیة: ۲.

دادن رشوه برای احقاق حق

▲ دادن رشوه برای احقاق حق

از اطلاق کلام محقق(ره) استفاده می شود که چه منحصر باشد طریق و چه منحصر نباشد بر راشی و دهنده رشوه جایز است و صاحب جواهر از مرحوم علامه این اطلاق را نقل می کند.

تأراً توقف دارد اخذ حق بر رشوه و تأراً مقدمه منحصره نیست. اگر منحصر باشد گرفتن حق به دادن رشوه حق جواز رشوه است، صاحب مستند استدلالش این است که ادله حرمت رشوه و اعانت بر اثم معارضه می کند بادلل ضرر و دلیل ضرر مقدم می شود.

حق این است که معارضه بین دلیل ضرر و دلیل اعانت معنی ندارد چون دلیل لاضرر بالنسبه به دلیل حرمت حاکم است بین حاکم و محکوم تعارض باطل است قهراً نوبت به تعارض نمی رسد تا حکم کنیم به ترجیح لاضرر.

راه دوم برای جواز استدلال به اخبار جواز حلف است کذباً برای وصول بحق، تردید نیست که دروغ از گناهان کبیره است (إِنَّمَا يَفْتَرِي الْكَذِبَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْكَاذِبُونَ) [۱] تردید نیست که قسم دروغ قهراً با آن شدت که در امر حلف است به مراتب حرمت او اشد و آكد می شود و با وجود این در مقام استنفاذ حق نصوص کثیره وارد است بر جواز حلف کاذباً از این نصوص استفاده می شود جواز رشوه در صورتیکه رسیدن به حق متوقف بر رشوه باشد تنها راه مناقشه این است که ما نتوانیم مساوات یا اولویت را احراز کنیم.

تقریب استدلال این است که ادله و نصوص جواز حلف کاذباً در مورد حلف کاذب است، الغاء این خصوصیت

و تعمیم به رشوه در صورت تمام می شود که یا تساوی این دورا احراز کنیم و یا اهمیت حلف را کذباً و در نصوص رشوه بحسب نص معتبر رشوه کفر بالله العظیم است رشوه تنزیل شده منزله کفر و این تنزیل در این حد از شدت نه در کذب است و نه در قسم دروغ بنا بر این شبهه این است ولی دفع شبهه به این است که رشوه کفر بالله العظیم است برای قاضی که رشوه می گیرد اما برای رشوه دهنده که مورد بحث ماست تنزیل به کفر نشده قهراً این شبهه هم دفع شد نتیجه اینکه از دو راه حکم به جواز دادن رشوه می شود. اول از راه جواز حلف کاذباً دوم از راه حکومت قاعده لاضرر. در صورتیکه استنفاذ حق متوقف به رشوه نباشد که نظر محقق و علامه است حق این است که در این صورت مجوز برای دادن رشوه نداریم. اما تمسک به ادله حلف کاذباً در صورتیکه راه دیگر برای استنفاذ مال باشد تمام نیست ، بالنسبه به حاکم بودن قاعده لاضرر لاضرر قهراً جاری نمی شود اطلاعات دلیل حرمت رشوه چه از راه نص قائل شویم که « لعن الله الراشی و المرتشی » چه از راه اعانت بر اثم قائل شویم. تنها راه که برای نظر محقق و علامه است این است که اصل دلیل حرمت در مورد که دادن رشوه برای اخذ حق است قصور دارد و ما اطلاقی نداریم اگر این ثابت شود وجه برای کلام محقق و علامه است و الا دلیل نداریم. حق این است که یا دلیل ما نص است و یا حرمت اعانت بر اثم اگر نص باشد که لعن الله الراشی و المرتشی اطلاق دارد این اطلاعات در مورد ضرر محکوم است در غیر مورد ضرر وجه برای سقوط آن نداریم، دعوت انصراف دعوایی بلا دلیل است. و اگر مستند اعانت بر اثم باشد شکی نیست که گرفتن خود قاضی ولو حکمش به حق باشد حرام است با فرض حرمت صدق اعانت بر اثم محرز است.

[۱] . سوره النحل، الآیه: ۱۰۵.

وجوب رد رشوه بر قاضی

▲ وجوب رد رشوه بر قاضی

بحث دیگری که محقق و صاحب جواهر مطرح کرده این است که اگر رشوه داد باید قاضی بر گرداند اگر اصل عین باقی است اصل او را بر گرداند و اگر تلف شده اگر قیمی است قیمت او را بر گرداند و اگر مثلی است مثل او را بصاحبش بر گرداند ولو به عنوان هبه باشد و یا به عنوان صلح و وقف به هر عنوان داده باشد رد او لازم است و برای وجوب رد دو وجه ذکر شده .

اول صاحب جواهر استدلال کرده که تعارض می کند دلیل صحت این عقود (بیع، صلح و وقف) با دلیل حرمت رشوه دلیل حرمت رشوه، مقدم می شود.

دلیل دوم صاحب جواهر این است که نهی تعلق میگیرد به خود معامله، اصل معامله باطل است باید مال را بصاحبش بر گرداند، رشوه ملک غیر است و هر ملک غیر به صاحبش بر گردانده شود. تارة رشوه در ضمن عقد از عقود است و تارة بعنوان عقد از عقود نیست در صورتیکه بعنوان عقد باشد چه باصیغه و یا به نحو معاطات فرق نمی کند چون عقود هم به صیغه اعتبار و ابراز می شود و هم به نحو فعل علی ای تقدیر نظر صاحب جواهر این است که اگر به عنوان عقد باشد آن عقد بیع باشد یا نه؟ و یا به عنوان وقف رشوه را بدهد. در جمیع این صور آن عقد باطل است و هم رشوه مردود است. اما رد رشوه چون ملک غیر است دلیلش این است که تعبیر به سحت شده «ما يَأْخُذُهُ الْقَاضِي سَحْتٌ» این سحت کاشف از عدم انتقال مال است به قاضی مثل «تَمَنُّ الْعَدْرَةَ مِنَ السُّحْتِ» [۱] لذا باید برگرداند.

[۱]. محمد بن حسن طوسی، استبصار، ج ۳، ص ۵۷ و محمد بن حسن حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۱۷، ص ۱۷۶.

رشوه تحت عنوان عقد از عقود شرعیه

▲ رشوه تحت عنوان عقد از عقود شرعیه

انما الاشکال در صورتیکه تحت عقد از عقود شرعیه باشد صاحب جواهر دو دلیل ذکر کرده اول ادله صحت آن معامله با ادله حرمت رشوه معارضه می کند و ترجیح با دلیل فساد است، دلیل صحت مثل احل الله البيع و الصلح جایز، دلیل فساد ادلهای است که دلالت دارد بر حرمت رشوه تکلیفاً و وضعاً، قهراً هر دو دلیل تعارض

می کند دلیل فساد مقدم می شود منتهی بیان نکرده اند که وجه ترجیح دلیل فساد بر دلیل صحت چیست؟ وجه دوم که صاحب جواهر ذکر کرده این است که مسأله را از تعارض بین دلیل صحت و دلیل فساد خارج میکند و می فرماید خود این معامله متعلق نهی است نوبت به تعارض نمی رسد چه بیع به ثمن المثل باشد و چه بیع محاباتی و یا هبه و یا هدیه در تمام صور معامله باطل است و رشوه مردود است و مضمون ، اگر مثلی است ضمان به مثل است، اگر قیمی است ضمان به قیمت است.

مرحوم سید(ره) در عروة طرح می کند نظر صاحب جواهر را، در ابتداء طرح می فرماید در مورد ما نهی تعلق بخود معامله نگرفته نظر صاحب جواهر وقت تمام است که خود بیع و هبه متعلق نهی باشد بلکه نهی تعلق گرفته به امر خارج از معامله و نهی که موجب فساد معامله است نهی متعلق به خود عنوان معامله است نه نهی به امر خارج ، تنظیر می کند این باب را به بیع عنب به من يعمل خمرأً همانطور که در آنجا حکم می کنیم که بیع عنب به من يعمل خمرأً صحیح است چون دلیل صحت بیع به اطلاقش مورد را شامل می شود بلکه نص خاص هم دارد از آنطرف اعانت به اثم ولی نهی از اعانت به اثم موجب بطلان بیع نمی شود اعانت به اثم عنوانی است خارج از بیع نهی به خود معامله تعلق نگرفته.

اشکال بر صاحب جواهر این است که در مانحن فیه هم اطلاق دلیل صحت بیع این مورد را شامل است، متعلق نهی بیع نیست رشوه است رشوه امر خارج از بیع است، نهی به امر خارج سرایت به معامله نمی کند و اینکه صاحب جواهر فرموده رشوه به هر طریقی مال غیر است قبول نداریم اگر تملک بعنوان عقد از عقود بود مال غیر نیست، بلکه منتقل شده به عقد صحیح به قاضی .

در آخر بحث سید(ره) از این بیان بر می گردد به این تقریب که رشوه تارةً محقق می شود به عنوان بیع به ثمن المثل دوم محقق می شود به بیع محاباتی مالی که مثلاً هزار دینار ارزش دارد به صد دینار به قاضی می فروشد، در صورت اول مالک بناء فروش مال خود را ندارد برای اینکه قاضی به نفع او حکم می کند این مال را به ثمن المثل به قاضی می فروشد برای جلب رضای قاضی، در این صورت بیع صحیح است اما اگر بیع محاباتی باشد که به انزل از قیمت سوقیه به قاضی بفروشد، در این تقدیر مصداق رشوه می شود . معیار نظر عرف است چنین عینی که صد هزار ارزش دارد به پنجاه هزار بدهد رشوه صدق می کند نهی متعلق به خود معامله است نه به امر خارج بر نفس این معامله یصدق انها رشوه.

تحقیق نظر مرحوم صاحب جواهر

▲ تحقیق نظر مرحوم صاحب جواهر

صاحب جواهر (ره) دو وجه ذکر کرده است.

وجه اول: ادله صحت با دلیل فساد هردو تا در یک مورد جمع می شود ترجیح با دلیل فساد است یعنی ما دلیلی بر فساد نداریم بعنوان فساد قهراً مراد از مورد اجتماع نهی از رشوه است که در نتیجه مورد می شود مورد عامین من وجه و تعارض منعقد می شود بین دو عام که دو ماده افتراق دارند و یک ماده اجتماع احل الله البیع اعم است از اینکه بیع در مورد رشوه باشد یا نه؟ نهی از رشوه هم اعم است از اینکه به بیع باشد یا به غیر بیع. مورد اجتماع می شود بیع که در آن رشوه محقق شود، هم دلیل صحت منطبق می شود (احل الله البیع) و هم دلیل فساد منعقد می شود (الرشوة فی الحکم سحت).

اقسام مرجح در عامین من وجه

▲ اقسام مرجح در عامین من وجه

قاعده در مورد اجتماع دلیلین متنافیین به عموم من وجه قهراً تساقط است مگر ترجیحی در بین باشد مرجح که در عامین من وجه منشأ می شود برای تقدیم احد الدلیلین یکی از دو راه است یا اینکه در مورد اجتماع حکم کنیم به ترجیح احد دلیلین در این صورت لغویت دلیل آخر لازم میاید قهراً آن دلیل برایش مورد نمیماند در مورد اجتماع می شود نص وقت نص شد مقدم می شود بر دلیل آخر.

راه دیگری که برای ترجیح است این است که احدهما بالاطلاق باشد نسبت به مورد اجتماع دیگری بالعموم باشد یکی به مقدمات حکمت باشد و یکی به عموم وضعی آنکه عموم وضعی دارد مقدم می شود راه سوم این است که مرجحات باب تعارض را که موافقت کتاب و مخالفت عامه باشد تعمیم بدهیم از متباینین به عامین من وجه این بود وجوه ترجیح.

▲ جواب استدلال صاحب جواهر

اگر فرض این است که دلیل صحت با فساد تعارض دارد و ترجیح آن یکی به یکی از این وجوه منتهی شود اما ترجیح از جهت عدم بقاء مورد راه ندارد برای اینکه اگر فرض کنیم هم عموم سحت رشوه و هم عموم احل الله البیع ساقط شود هم برای احل الله البیع مورد است درهمهای بیع های که رشوه در آن نیست، هم برای الرشوه سحت مورد دارد در همهای موارد که رشوه بعنوان بیع نیست، از جهت عموم اطلاق هم الرشوه سحت عمومش به اطلاق است و هم احل الله البیع عمومش به اطلاق است.

بلکه مشکلش از این طرف این است که اوفوا بالعقود جمع محلی x به ال است جمع محلی x بر مبنی عموم وضعی قهراً مقدم می شود بر اطلاق در مورد اجتماع پس ترجیح می شود با دلیل صحت نه با دلیل فساد. اگر به مرجحات باب تعارض مراجعه کنیم احل الله البیع اطلاق کتابی است الرشوه سحت اطلاق سنت است اطلاق کتابی مقدم است ولی یک خصوصیت در رشوه است که دلیل حرمت رشوه هم کتاب است قال الله تعالی :

(وَ لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ وَ تَدْخُلُوا بِهَا إِلَى الْحُكَّامِ لْتَأْكُلُوا فَرِيقًا مِنْ أَمْوَالِ النَّاسِ بِالْإِثْمِ وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ [۱])

این آیه هم دلیل صحت بیع است و هم دلیل حرمت رشوه اگر به سنت نظر کنیم دلیل صحت مقدم می شود و اگر به کتاب نظر کنیم هردو بلا مرجح است علی ای تقدیر تقدیم دلیل رشوه وجه ندارد. تمام وجوه محتمل بود برای نظر صاحب جواهر (ره) بیان شد و رد گردید لکن در مقام خصوصیت است که اگر قبول کنیم مورد ما مورد تعارض بعموم من وجه است ترجیح با دلیل حرمت رشوه است قهراً مدعی صاحب جواهر حق است منتهی تقریب تقدیم رشوه محتاج به بیان است.

در موارد که نسبت بین دو دلیل عموم من وجه باشد ولی لسان احد الدلیلین لسانی باشد که قابل تقييد و تخصيص باشد در این تقدیر آنچه از جهت نحوه بیان قابلیت تخصيص را ندارد مقدم می شود به دیگری مثلاً کسانی که قائلند که وجه تقدیم امارات بر استصحاب عبارت است از تخصيص یعنی ادله امارات مخصص عموم دلیل استصحاب است، اشکال عمده که بر اینها وارد است این است که گذشته از اینکه مقتضی صناعت حکومت دلیل اماره است بر دلیل استصحاب دلیل استصحاب قابل تخصيص نیست چون ادله استصحاب معلل

است به: لیس ینبغی ان تنقضوا الیقین بالشک. این عنوان آبی از تخصیص است یعنی این کبری آبی از تخصیص است نمی شود گفت: لیس ینبغی الا در این مورد اگر امر لاینبغی است در همه جا لاینبغی است ولو نسبت بین اماره و استصحاب عموم من وجه باشد در مقام این کبری صادق است اگر قائل شدیم که نسبت بین ادله حلیت بیع و حرمت رشوه عموم من وجه است چنانچه مدعی صاحب جواهر است و هردو در مورد رشوه بعنوان بیع صدق می کند حق این است که ترجیح با دلیل رشوه است به دو وجه:

اول: مدلول کتاب این است که حرمت رشوه از باب اکل مال به باطل است: وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ ... و در تحت: وَ تَدْلُوا بِهَا إِلَى الْحُكَّامِ مندرج فرموده در عنوان اکل مال به باطل . و این عموم قابل تخصیص نیست که اکل مال به باطل جایز نیست مگر در این مورد مگر اینکه موضوعات از باطل خارج شود و اگر تحت عنوان باطل داخل شد قابل تخصیص نیست.

[۱]. سوره بقره ، الایه: ۱۸۸.

حرمت رشوه از نظر سنت

▲ حرمت رشوه از نظر سنت

نصوص که در مورد حرمت رشوه وارد شده عمده موثقه سماعه است که این روایت سندش تمام است و مدلول نص می باشد: « ان الرشاء فی الحکم هو الکفر بالله.» این عنوان قابل تخصیص نیست . مدعی صاحب جواهر بر فرض تمامیت عموم من وجه به این دو دلیل حرمت رشوه مقدم می شود ولکن اصل مبنی مردود است. که انشاء الله جهت مبنی را بعد از وجه دوم متعرض میشویم.

دلیل دوم صاحب جواهر که رشوه به عنوان عقد از عقود باشد مثل بیع، صلح و هبه با قاضی منتهی بیع و صلح که منشأ شود برای جلب نظر قاضی به حکم، فرق دلیل اول صاحب جواهر که عموم من وجه باشد بین ادله حرمت و ادله صحت معامله بادلیل دوم که رشوه به عنوان عقد از عقود باشد در این است که در وجه اول نهی به خود معامله تعلق نگرفته مثلاً خداوند حکم می کند به حلیت بیع: احل الله البیع و نهی می کند از اعانت به اثم بین این دو عموم من وجه است کسی که می خواهد تازیانه بخرد بخاطر اینکه مؤمنی را بزند احل الله البیع

آن را شامل می شود ولا تعاونوا علی الاثم و العداوان هم شامل می شود اینجا نهی تعلق گرفته به اعانت بر اثم و امر حلیت تعلق گرفته به بیع منتهی هردو در یک مورد اجتماع پیدا می کنند ترکیب این دو تا ترکیب انضمامی است مثل ترکیب نماز و غصب بنا بر جواز اجتماع امر و نهی.

ولی وجه دوم این است که خود بیع می شود رشوه مثلاً اگر کسی خانه ای یک میلیونی را به قاضی به صد هزار بدهد این خودش رشوه است که نهی تعلق به خود معامله گرفته ، مرحوم سید قائل است در باب قضاء که بیع محاباتی خودش رشوه است پس نهی بر خود بیع تعلق می گیرد این دلیل صاحب جواهر تمام است یانه؟

اقسام نهی در معاملات

▲ اقسام نهی در معاملات

تحقیق که منتهی نظر محققین در فن است این است که نهی در معاملات منقسم می شود به اقسام:

۱- تارة نهی تعلق می گیرد به خود معامله نهی که وارد می شود بر نفس عنوان معامله نهی ارشادی است مثل نهی از بیع غرری : نهی النبی عن البیع الغرر. یا مثل نهی که تعلق می گیرد به وقف: لاتباع و لاتوهب . این قسم از نهی بلا اشکال موجب فساد است. لذا حکم می کنیم به بطلان بیع غرری و بیع موقوفه مگر در موارد منصوصه.

۲- قسم دوم نهی تعلق نمی گیرد به خود معامله بلکه اثر معامله مورد حرمت قرار می گیرد اینجا هم نهی و حرمت موجب فساد است بلا اشکال مثل اینکه لسان دلیل این است که ثمن العذرۃ سحت. «و ان الله اذا حرّم شیئاً حرّم ثمنه» اگر حرمت تعلق گرفت به اثر معامله اینجا هم این حرمت موجب فساد است دلیلش این است که نفی اثر بالضروره ملازمه دارد با نفی صحت اگر نقل و انتقال محقق شده حرمت تصرف مالک در مالش معنی ندارد پس حرمت تصرف در مال کاشف از بطلان است و این دو قسم از نواهی و حرمت در معاملات کاشف از بطلان است.

در غیر این دو صورت که نهی ارشاد به فساد نباشد و نهی از اثر معامله هم نباشد بلکه حرمت تکلیفی به خود معامله تعلق بگیرد این حرمت موجب فساد نیست، دلیلش این است که دلیل صحت نفوذ معامله را درست می کند، دلیل حرمت، مبعوضیت معامله را درست می کند بین مبعوضیت و نفوذ تمانع و تنافی نیست، و در اصول

تحقیق شده که رفع ید از احد دلیلین ممکن نیست مگر منافی باشد با دلیل آخر و با فرض عدم تنافی رفع ید از دلیل رفع ید از حجیت است، رفع ید از حجیت می شود بلا حجت.

در مورد حرمت معامله حرمه مولویتاً نه حرمت ارشادی آنچه است مبغوضیت است مبغوضیت با صحت و ترتب اثر قابل اجتماع است و شاهد جواز تصریح است می تواند تصریح کند که خانه را نفروش بیعش حرام است اگر فروختی منتقل می شود خانه به مشتری خود این تصریح دلیل قاطع بر عدم منافات است لذا طبق قاعده باید دقت کرد که هر جا نهی ارشادی باشد مفسد معامله است و هر جا نهی مولوی باشد اگر به اثر معامله تعلق بگیرد آن نهی مفسد معامله است و اگر به خود معامله تعلق بگیرد مفسد نیست لذا کلام صاحب جواهر (ره) تمام نیست که نهی تعلق گرفته به خود معامله اشکالش این است که نهی مولوی است حرمت رشوه حرمت تکلیفی است و مبغوضیت شرعیه دارد مبغوضیت با صحت قابل اجتماع است.

حق در مساله رشوه

▲ حق در مساله رشوه

بعد از آنکه از تحقیق کلمات صاحب جواهر (ره) فارغ شدیم حق در مساله را باید معین کرد.

رشوه که به قاضی داده می شود از سه صورت خارج نیست.

تاره مالی که به او داده می شود در مقابل حکم به نفع راشی است که در حقیقت خود حکم عمل و آنچه به قاضی داده می شود در مقابل حکم است.

صورت دوم این است که مالی که به قاضی داده می شود در مقابل حکم نیست بلکه اعطاء مال مجاناً بداعی حکم است.

صورت سوم مالی را به قیمت کمتر میفروشد و یا صلح می کند برای اینکه قاضی به نفع او حکم کند.

اما صورت اولی آنچه داده می شود به قاضی در مقابل حکم قهراً از مصادیق اجاره فاسده است. این اجاره از عقود است که صحیح اش ضمان دارد و اگر با تمام شرایط واقع شود یعنی عمل در مقابل اجر است همانطور که در صحیح اش ضمان محقق است اگر فاسد شد قهراً ید بر آن مال ید ضمان است و این ضمان ضمان بالید است وجهش این است که اعطاء مال برای قاضی تسلیط قاضی بر این مال مجانی نیست بلکه در قبال حکم

است قهراً ید او بر این مال ید غیر شرعی است: « علی الید ما أخذت حتّی تؤدّی ». مالک الغاء احترام مال نکرده، مال را در برابر حکم داده و تصرف قاضی در مال غیر است بدون رضایت مالک و بدون مجوز شرعی لذا ید قاضی ید عدوانی است. اگر عین موجود است بر گرداند بصاحبش و اگر تلف شده اگر مثلی است مثل او را بدهد و اگر قیمی است قیمت او را بدهد. این قسم از رشوه از نظر تکلیفی حرام است و از نظر وضعی ضمان دارد.

صورت دوم که مال را هبه می کند به قاضی بلاعوض منتهی داعی و غرض حکم است در این فرض از جهت تکلیفی شبههای نیست که این حرام است و مصداق رشوه است و حکمش حرمت و از جهت تکلیف قائل شدند که این هبه فاسده است.

در این صورت خود هبه در صورتیکه صحیح واقع شود موجب ضمان نیست چون مال را تملیک کرده به طرف مجانا وقت صحیح اش موجب ضمان نشد فاسدش موجب ضمان نیست به بیان آخر در این فرض هیچ موجب برای ضمان نیست. اسباب ضمان سه سبب است.

اسباب ضمان

▲ اسباب ضمان

- ۱- اتلاف مال غیر در مقام قاضی مال کسی را تلف نکرده تا ضامن باشد.
 - ۲- ضمان معاوضی، معامله ضمان آور است مثل بیع و اجاره چون تملیک عین است یا عمل به عوض این ضمان در این فرض نیست چون موقوف هبه است نه عقد معاوضی پس سبب دوم هم نیست .
 - ۳- سبب سوم ید است ضمان به ید در صورت است که تسلط به مال غیر بعنوان باشد تا مصداق قاعده علی الید شود در این فرض تسلط طرف به این مال تسلط مالک است قهراً ید این شخص بر مال غیر واقع نشده ید از اول بر مال خودش است به مجرد هبه مال او می شود، یدش ید بر مال غیر نیست ، موضوعاً قاعده ید منتفی است منتهی هبه، هبه فاسده است.
- اشکال این است که بعض اعظم بچه دلیل حکم کردند به فساد هبه، فساد معامله محتاج است به فقد شرط از شروط صحت معامله و یا وجود مانعی اگر در معامله ای نه شرطی مفقود است و نه مانعی موجود است وجه

برای حکم به فساد معامله نیست در مقام، تملیک مال خودش کرده مجاناً به قاضی، متتهی داعی بر این تملیک این است که حکم کند به سود او، داعی از موانع تحقق معامله نیست اقسام دواعی دخل به شروط معامله ندارد قهراً ارکان صحت معامله تمام است، مگر اینکه کسی قائل شود که این هبه مصداق رشوه است و در حرمتش بحثی نیست قهراً می شود منهی عنه، نهی در معامله موجب فساد است بنا بر این مبنی راه برای فساد هست . و اگر گفتیم نهی در معامله نهی تکلیفی است حرمت تکلیفی معامله موجب فساد نمی شود چنانچه مسلک قائل هم همین است ، پس از ناحیه نهی ملزم برای فساد نیست ، لذا از جهت فنی حکم به فساد معامله حکم است بلامستند.

نتیجه این شد که از نظر تکلیفی این معامله حرام است اما از نظر وضعی ید قاضی بر این مال ید ضمان نیست اگر آن مال موجود باشد ردش واجب نیست و اگر تلف شده باشد رد عوض واجب نیست. اشکال عمده بر این نظریه این است که حکم به فساد هبه چرا؟ شرط موجود است و مانع مفقود است چرا هبه باطل باشد؟

صورت سوم بیع محاباتی به قاضی است که مبیع را به اقل از ثمن المثل بفروشد به داعی اینکه حکم کند قاضی به نفع او این معامله محکوم به فساد است یا صحت؟ عده ای از اعلام قائل شدند به صحت این بیع و لو ملتزم شویم به حرمت تکلیفی اما از جهت وضعی محکوم به صحت است دلیل که بر این مدعی می شود اقامه کرد باید از دو جهت تمام باشد یکی از جهت تحقق مقتضی صحت، یکی از جهت فقدان مانع از صحت اگر هر دو مرحله تمام شد بیع محکوم به صحت است و الاً باطل است یا از جهت عدم مقتضی و یا از جهت وجود مانع.

مقتضی اصل اولی فساد است چون در معاملات مشکوک الصحة و الفساد مقتضی اصل حکم بر فساد است بجهت شک در دلیل نقل و انتقال و مقتضی اصل بقاء هر ملک است در ملک مالکش اگر بخواهد به غیر انتقال پیدا کند مخرج می خواهد مخرج برای اثبات صحت غیر از اطلاعات احل الله البیع و اوفوا بالعقود نداریم این بیع محاباتی باقاضی بیع بلا اشکال. چون یک قسم از اقسام بیع است عنوان بیع مقسم است بین از ید از ثمن المثل و موافق با ثمن المثل و انقص از ثمن المثل داعی بر بیع هرچه باشد مقتضی اطلاق و عموم مقسم و شمول اطلاق بالنسبه به دواعی حکم به صحت است پس مقتضی تمام است اشکال که است از ناحیه مانع است، مانع هم حرمت و نهی تکلیفی از رشوه است قهراً مسأله مندرج میشود در کبری اقتضاء نهی تکلیفی بالنسبه به فساد در معاملات و این کبری در محالش تمام شده که نهی که به معاملات تعلق می گیرد از این اقسام خارج نیست.

۱- تارةً نهی از اول بداعی ارشاد است (نه نهی مولوی) و لسان نهی بیان مانع است در این تقدیر بلا اشکال

معامله محکوم است به فساد مثل: « نهی النبی (ص) عن بیع الغرر » لذا غرر می شود از موانع و حکم می شود به فساد معامله و چنین نهی در مقام نیست.

۲- قسم دوم نهی است که تعلق می گیرد به اثر معامله مثل « ان الله اذا حرّم شیئاً حرم ثمنه » این نهی و حرمت متعلقش اثر معامله است حرمت ثمن باصحت معامله جمع بین متنافیین است چون صحت اقتضاء می کند جواز تصرف در ثمن و مثنی را و عدم جواز تصرف اقتضاء می کند عدم صحت را چنین نهی مستلزم فساد است مثل: « ثمن المیتة سحت » و امثال ذلک.

۳- قسم سوم نهی تکلیفی تعلق می گیرد به معامله ولی عنوان متعلق نهی غیر از عنوان خود معامله است از این سنخ نهی فقهاء تعبیر می کنند به نهی متعلق به خارج از معامله مثل اینکه نهی می شود از اعانت به اثم مثلاً اگر بیع مبیع موجب شد که بدست یافتن طرف به آن مبیع مبتلاء شود به اثم قهراً بیع اعانت بر اثم است و حرام این قسم از نهی موجب فساد نیست چون متعلق نهی امر خارج از معامله است نه خود معامله ، در عبادات اگر نهی تعلق بگیرد به امر ملازم با عبادت ولی منهی عنه خارج از خود عبادت است مثل اینکه عمل عبادی مقارن و یا ملازم است با مبغوض مولی در این صورت در عبادات حکم به فساد نمی شود چون نهی که مفسد عبادت است نهی متعلق بخود عبادت است نه متعلق به مایلازم العبادۃ ، حرمت احد متلازمین سرایت به متلازم آخر نمی کند، در عبادات نهی از ملازم عبادت اگر مفسد نباشد در معاملات به اولویت قطعی مفسد نیست در عبادت قصد قربت معتبر است با تعلق نهی به ملازم شبهه صلاحیت مقربیت عمل است که این عبادت مقربیت دارد و یانه؟ ولی در معامله همچو خصوصیت معتبر نیست لذا اگر عبادت صحیح باشد معامله به طریق اولی صحیح است.

۴- قسم چهارم این است که نهی بخود معامله تعلق گرفته نفس بیع متعلق نهی است این نهی که به ذات معامله خورده نهی تکلیفی است این نهی مفسد است یانه؟

این بحث قابل دقت و تأمل است از یکطرف حکم به حلیت بیع به نحو اطلاق است، از یکطرف حکم به حرمت این بیع مطلق است آیا قابل جمع است یانه؟ در این مورد محققین از اهل فن قائل شدند بعدم بطلان تقریب شان در این قسم این است که این نهی نهایت اش کشف از مبغوضیت عمل می کند که این عمل مبغوض مولی است، ولی اشکال که است بین مبغوضیت وصحت منافات نیست نه عقلاً و نه شرعاً ممکن است یک سبب معامله ای مبغوض مولی باشد اما در عین حال در نقل و انتقال تأثیر کند چون بحسب دلیل و قاعده بین این دو تنافی نیست.

از طرف دیگر هر اطلاقی حجت است مادامیکه منافی و معارض ثابت نشود احل الله البیع اطلاق دارد پس مقتضی موجود و مانع مفقود است با این استقراء کامل نتیجه این می شود که اطلاق احل الله البیع نسبت به این

بیع مقتضی تمام است و مانع از تمام جهات منتفی است مقتضی قاعده در این قسم از نهی می شود صحت. البته این مسأله مندرج می شود در کبری اشتراط معامله به شرط فاسد یعنی این خانه که ده میلیون ارزش دارد به قاضی به پنج میلیون میفروشد و در ضمن معامله شرط می کند به تصریح و یا به بناء گذاری به نفع فروشنده حکم کند معامله مشروط به شرط فاسد می شود، در شرط فاسد دو مبنی است یک شرط فاسد مفسد است دوم مفسد نمیدانند که اکثر قائل بعدم فساد شدند.

حق به نظر ما بر خلاف اعلام اشکال در این معامله است آنهم اشکال قوی، وجه اشکال این است که در حرام خصوصیت است که به این خصوصیت مورد خارج از آن کبریات که بحث شد می شود و آن خصوصیت نص آیه کریمه است:

(وَ لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ وَ تَدْخُلُوا بِهَا إِلَى الْحُكَّامِ لْتَأْكُلُوا فَرِيقًا مِنْ أَمْوَالِ النَّاسِ بِالْإِثْمِ [۱])

مقتضی این ادله فساد است، اکل مال به باطل فاسد است و مفسد چون اکل کنایه از تملک است مال خوردنی نیست همه جا دارد لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ... خانه مال است ولی قابل اکل نیست پس مراد تملک است، عرفاً هم این اطلاعات شایع است که فلانی مال فلانی را خورد در آیه قرینه قطعیه است به نهی از تملک و این نهی از اکل مال به باطل تطبیق شده به رشوه و روایات وارده مثبت این مطلب است. حالا بحث در صغری است که آیا چنین معامله ای مصداق رشوه هست یا نه؟ اگر کسی متاعی را به قیمت کمتر به قاضی بفروشد و شرط هم بکند که به نفع او حکم کند مسلماً مصداق رشوه است پس کبری و صغری تمام است بنا بر این احل الله البیع در مقام بالضروره ساقط است، لا اقل این شبهه که کیفیت بیان در آیه شریفه منشأ شک می شود در اطلاق احل الله البیع نفس این تعبیر کفایت می کند برای تردید در اطلاق آیه و انحلال اصالة الاطلاق در احل الله البیع همین اندازه که به شک منتهی شود مقتضی اصل فساد است پس اینگونه معامله از نظر عرفی مصداق رشوه و مصداق آیه شریفه لَا تَأْكُلُوا... است لذا هبه هم باین منظور صحیح نیست.

مرحوم سید (ره) تصریح کرده که مالی را وقت بطرف می دهد بداعی اینکه حکم کند به نفعش مصداق رشوه است و الرشوة سحتٌ. لذا بیع محاباتی باطل است به قاضی ولو در بحث بیع قائل شویم که شرط فاسد مفسد نیست. ولی در هبه فتوی نمیدهیم به احتیاط وجوبی قائل به جواز نستیم.

بنا بر اینکه آیه را ناظر به رشوه در حکم بگیریم روشن شد که مقتضی مدلول آیه حرمت و ضعی معامله مشتمل بر نقص ثمن است باقاضی و کذلک بالنسبه به هبه و هدیه چون از نظر عرفی بر موهوب و معامله محاباتی عنوان رشوه صدق میکند و مصداق اکل مال بباطل است ولو مناقشه کنیم در اطلاق آیه نسبت به مطلق رشوه چون مورد آیه اطلاق مال است که موجب اکل اموال مردم شود به اثم، پس اطلاقش در مورد مطلق رشوه حتی در موارد که برای حکم به حق باشد قاصر است باز هم قائل می شویم به حرمت وضعی و عمده دلیل روایات

است:

۱- معتبره عمار بن مروان قال:

«كُلُّ شَيْءٍ غُلٍّ مِنَ الْإِمَامِ فَهُوَ سُحْتٌ» وَ السُّحْتُ أَنْوَاعٌ كَثِيرَةٌ مِنْهَا مَا أُصِيبَ مِنْ أَعْمَالِ الْوَلَاءِ الظَّلَمَةِ وَمِنْهَا أَجُورُ الْقُضَاةِ وَ أَجُورُ الْفَوَاجِرِ وَ ثَمَنُ الْخَمْرِ وَ النَّبِيذِ الْمُسْكِرِ» [۲]

۲- و اما الرشاء فی الحکم فهو الکفر بالله العظیم. مستفاد از این نصوص این است که مجموع این امور عنوان سحت است و بالاترین سحت رشوه است که در حد کفر بالله العظیم است بر حسب این روایات آنچه مصداق رشوه است مصداق سحت است در موثقه سکونی بالصراحه و به دلالت مطابقيه اطلاق شده سحت بر اموری که از آن امور رشوه است و این عنوان مطلق است بالنسبه به رشاء در احکام چه برای حکم به باطل باشد و چه برای حکم به حق باشد، سحت بحسب مستفاد از لغت و کلمات فقهاء و اطلاقات نصوص و قوت انطباق پیدا می کند بر مال بلا اشکال مدلول سحت و حرام است و حرمت مال نتیجه اش می شود فساد و باید رشوه رد شود به مالکش و ید بر آن مال ید ضمان است لذا آنچه را بعض اعاضم فرموده که بیع محاباتی برای قاضی رشوه بر قاضی است و معامله مشتمل بر شرط فاسد است که مفسد عقد نیست این نظر مخدوش است و حق این است که هبه هم برای قاضی مورد اطلاق سحت است، جمیع این انواع مورد حرمت تکلیفی و وضعی است.

[۱]. یعنی اموال یکدیگر را بیاطل در میان خود نخورید و برای خوردن بخشی از اموال مردم به گناه (قسمتی از) آن را (به عنوان رشوه) به قضات ندهید در حالی که می دانید (این کار گناه است). سوره بقره ، الایه: ۱۸۸. [۲]. محمد بن حسن حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۱۷، ص: ۹۵ باب ۵ تحریم أجر الفاجره و بیع الخمر.

پایان

 پایان

این بحث در ماه مبارک رمضان ۱۴۲۸ هـ. ق. ۱۳۸۶/۷/۵ هـ. ش. روز ولادت امام حسن مجتبی (ع) به پایان

رسید.

محمد باقر فاضلی